

مقدمه:

مجموعه داستان «غیر قابل چاپ» جدیدترین مجموعه داستان «سید مهدی شجاعی» (۱۳۳۹ -)، ادبیات ماست. اکثر خوانندگان، شجاعی را با داستان بلند «کشتی پهلو شکسته» می‌شناسند. روضه‌ای ادبی (این تعبیر از بنده نیست) برای حضرت زهرا (س) که با

غیر قابل چاپ

سما سمار

از مردم دربار شهبان با هنر پیشه‌های خارجی می‌پرستند. «ایستان تمند» هر حالی به پایان می‌رسد که مشکل آن حل نشده باقی مانده است. و این، یعنی مشکل اخلاقی‌ای که مردم را زها نخواهد کرد.

زنی که شخصیت دوم داستان است زنی است بزرگ کرده و عشوه‌گر، که زود عصبانی می‌شود و پندهنی می‌کند او حتی حمایت افسر نگهبان، سر و عوی

حاضر است برای جلب

خود را، بیشتر به نمایش بگذارد. اما در مقابل او، مردی که شخصیت اول داستان است. مردی آرام و منطقی او با تیزبینی، تلاشهای افسر نگهبان برای ایجاد رابطه با زن را می‌بیند و با زنان طعنه آمیز خود چایه‌چایه آن اشاره می‌کند. افسر نگهبان دیگر مرد حاضر در داستان، مردی است که زود مجذوب عشوه‌گری‌های زن می‌شود و به حمایت از او برمی‌خیزد؛ و در این راه، عنان منطقی را از دست داده، مرد را بدون دلیل مورد اتهام قرار می‌دهد.

با اینکه بنا به تصریح نویسنده، تنها تغییر داستان نسبت به نگارش اولیه آن، افزوده شدن قسمتهای مربوط به تلفن همراه است. اما قرآینی نشان از باز نویسی کلی تر آن می‌دهد. اولین قرینه پوشش زن است زن در این داستان، روسری به سر دارد. در حالی که می‌دانیم در سال ۵۶ بیشتر زنان متدین مجبیه بوده‌اند. دومین قرینه استفاده از واژه «نیروی انتظامی» به جای «پلیس» است. این واژه هم، در دهه ۲۰، بر زبان مردم جاری شد. در هر صورت، خواندن این داستان از قلم نویسنده‌ای با سابقه هفده ساله، مایه تضمین اوست.

۲- داستان «آناهیتای شرقی»

مشخصات کلی: شکل بیان: روایی - طول: ۱۲ صفحه - زمان بیان داستان: ماضی - زاویه دید: اول شخص مفرد - شخصیتها: دو نفر (یک مرد و یک زن).

خلاصه داستان: روای، یک استاد جامعه‌شناسی، سوار بر موتور خود در حال رفتن به دفتر کارش است. او، با انگیزه‌ای که از خواننده مخفی می‌شود. زنی با بیش از چهل سال سن را در بزرگراه سوار خودرو خود می‌کند. زن بی‌مقدمه، با راوی صمیمی می‌شود و حتی از او می‌خواهد که تا مقصدی دورتر، او را برساند.

روای، زن را می‌شناسد، هر چند نویسنده، در مواقع مهم، وارد ذهن او نمی‌شود. زن سال قبل هم، در همین جاسوار پژوی راوی شده و روای او را، تا در خانه خود هم برده و حتی زن، مقاربتی پولی هم از او گرفته است. روای، با این اطلاعات، زن را غافلگیر می‌کند. و زن که حالا می‌چو باز شده، اعتراف می‌کند که خدمتکار آن خانه است و در غیاب خاتم خانه لباسهای او را می‌پوشد و بزرگ می‌کند و خود را، به جای او جا می‌زند. شوهر هم، به این روند اعتراض ندارد؛ و تنها، پولهای به دست آمده از این طریق را، به جیب خود می‌زند.

زن معتقد است که مردها همه به امید پاشیدن بگری برای امیال نفسانی بعدی، خود او را سوار خودرو می‌کنند و حتی مقدراتی پول هم، به او کمک می‌کنند. اما زاوی به زن می‌گوید که آن مردها «مرد» نبوده‌اند.

نقد داستان: مشکل داستان، زنی است که از راه سوار شدن به

استقبال چشمگیر مردم روبرو شده است. شاید بتوان تخصصی شجاعی را «داستان کوتاه» دانست. همان داستانهایی که انتشارشان، در نهایت به محاکمه ماهنامه «نیستان» انجامید. شجاعی در عرصه ادبیات کودک و نوجوان هم گاه آثاری پر طرفدار و قابل توجه دارد. برای من، هنوز هم، یادآوری، طعم سحرآمیز کتاب «داستان پلنگ سفید» شجاعی، شورانگیز است.

مجموعه داستان «غیر قابل چاپ»، از ۹ داستان کوتاه تشکیل شده است. چاپ اول آن را، در بهار ۸۲ انتشارات نیستان، و با شمارگان ۵۰۰۰ نسخه منتشر کرده است. این کتاب ۱۰۳ صفحه حجم دارد و بهای آن ۸۰۰ تومان است، و ظاهراً چاپ اول آن در همان اولین هفته‌ها به فروش رفته است.

در صفحه‌آرایی کتاب غفلی به چشم می‌خورد، کتاب بدون «بسم‌الله الرحمن الرحیم» آغاز می‌شود.

۱- داستان «شبیبه یک هنرپیشه خارجی»

مشخصات کلی: یکی از دو داستان این مجموعه است که تاریخ نگارش دارد: ۱۳۵۶. اما بنا به تصریح نویسنده، بخشهایی به آن افزوده شده است.

گونه: طنز، طول: ۹ صفحه - زمان بیان داستان: ماضی. زاویه دید: دانای کل. شخصیتهای مهم: سه نفر (یک مرد، یک زن و یک افسر نگهبان نیروی انتظامی).

خلاصه داستان: مردی، از زنی که احساس می‌کند بسیار زیباست، می‌پرسد که آیا به یک هنرپیشه خارجی شباهت ندارد؟ با جواب مثبت زن، مرد به او می‌گوید که هیچ شباهتی به آن هنرپیشه ندارد.

بحث میان زن و مرد بالا می‌گیرد، و کار به کلاتری می‌کشد. زن به خاطر مزاحمت از مرد شکایت می‌کند اما افسر نگهبان، بیشتر به دنبال ایجاد رابطه با زن است تا پیگیری شکایت در نهایت، وقتی افسر نگهبان می‌خواهد که مرد را، شب در کلاتری نگاهدارد، مرد کوتاه می‌آید، و به شباهت زن با آن هنرپیشه، اعتراف می‌کند. زن هم از شکایت صرف نظر می‌کند. هنگام خروج مرد از افسر نگهبان می‌پرسد: آیا شما شبیه شریلوک هلمز نیستید؟

نقد داستان: موضوع داستان، موضوع جالبی است که پرداخت طنزآمیز شجاعی، آن را جذاب‌تر می‌کند. کنایه‌های مرد، به تلاش افسر نگهبان برای گرفتن شماره تلفن همراه زن، از نقاط جذاب و خواندنی داستان است. در مجموع خواننده از خواندن این داستان، لذت می‌برد و لیکن بر لباسش نمی‌نشیند.

مشکل داستان: بی‌اعتقادی مرد به شباهت مردم با بازیگران سینماست؛ چیزی که خلاف باور آنان است. گره داستان، رفتن به کلاتری است. پایان داستان یک پایان باز است: مردی که هنوز

خودرو مردان، پول به دست می‌آورد. این نوشته یک «داستان خاطره گونه است». همچنین، پایان داستان نتیجه منطقی حوادث طول آن نیست. یعنی به خاطر اتفاقاتی که در طول داستان می‌افتد، راوی متوجه فریبکاری زن نمی‌شود، بلکه این موضوع را از قبل می‌دانسته و حالا فرصتی پیدا کرده است تا میج زن را باز کند. در ضمن، اگر شیوه نادرست مخفی کردن اطلاعات از خواننده نبود، پایان داستان از ابتدای آن، لو رفته بود. یعنی نویسنده با مخفی کردن اطلاعات، ضعف اساسی پیرنگ داستان خود را، پوشانده است. در حالی که در این داستان، عنصر «تعلیق»، واقعا وجود ندارد.

نکات دیگر: زن شخصیت این داستان، زنی است نادرست که با کلاهبرداری از مردان روزگار می‌گذراند. شاید تنها دلیل گنجانده شدن این نوشته در این مجموعه داستان، تمهید نویسنده در جمع‌آوری داستانهایی با نگاه خاص، نسبت به زنان بوده است. خواندن این داستان، جذابیت خاصی برای نگارنده نداشت.

۳- داستان «من به یک لیلی محتاجم»

مشخصات کلی: یکی از دو داستان این مجموعه است که تاریخ نگارش دارد: بهار و آبان ۱۳۷۹. شکل بیان: روایی - طول ۱۰ صفحه - زمان: بیان داستان: مضارع اخباری، هر چند با شروع از ماضی - زاویه دید: اول شخص مفرد - شخصیتها: چهار نفر (فواد سید (راوی داستان)، سعید، یاسر و مصطفی).

خلاصه داستان: فواد، جوانی مجرد اما پخته است که حدوداً ۲۷ سال سن دارد و دیپلمش را با معدل خوب گرفته، اما به طور ناگهانی، به شعر و آواز و موسیقی پناه برده است. داستان از اینجا آغاز می‌شود که فواد به دوستانش می‌گوید: «من به یک لیلی محتاجم»، قضیه وقتی جدی‌تر می‌شود که مصطفی، فواد را در جوانی تجربه می‌بیند که با سر و وضعی آشفته از عابرن، سراغ «لیلی» اش را می‌گیرد. دوستان فواد نمی‌توانند به او کمکی کنند و در نهایت راوی متوجه می‌شود که متخصصان هم درد معنوی فواد را دردی مادی تشخیص داده‌اند. فردای آن روز، فواد گم می‌شود و هنوز هم با اینکه دو سال از آن واقعه می‌گذرد، او هنوز پیدا نشده است.

نقد داستان: مشکل داستان «لیلی» خواستن فواد است. اما این نوشته، در حد یک «لطیفه» باقی می‌ماند. یعنی کل داستان واجد یک نکته لطیف است که نویسنده، تنها زوایدی به آن اضافه کرده است. هر چند می‌توان کل داستان را در چند جمله، یا حداکثر یک بند بازگو کرد. و خواننده هم احساس کمبودی نمی‌کند. نویسنده، در این داستان حرف تازه‌ای هم ندارد. داستان تکراری دردهای معنوی بشر است که همه به دنبال راه حل مادی‌ای برای آن هستند.

نکات دیگر: تنها زن داستان، لیلی، موجودی ذهنی است که از خود استقلال ندارد و وجودش وابسته به احتیاج فواد است. خواندن این داستان، جذابیت خاصی برای نگارنده نداشت.

۴- داستان «چشم در برابر چشم»
مشخصات کلی: شکل بیان: روایی - طول: ۱۲ صفحه - زمان بیان داستان: ماضی - زاویه دید: دانای کل - شخصیتها: سه نفر (یک مرد، مرشد و زن مرشد).

خلاصه داستان: مردی چهل ساله، بیست سال است که مرید مرشد شده است. روزی، به هنگام آمدن به خانه مرشد اسیر زیبایی چشمهای زن رهگذری می‌شود. مرد با حالی آشفته خود را به خانه مرشد می‌رساند. مرشد وقتی متوجه مشکل مرید می‌شود به پرس و جو می‌پردازد؛ و در آخر به او می‌گوید که زن را می‌شناسد. اما زن مطلقاً است و تا سرآمدن عده، مرد باید صبر کند.

چند ماه بعد، مرد با زن ازدواج می‌کند. اما در اولین نگاه، متوجه غم حاکم بر چشمان او می‌شود. با اصرار مرید، زن زبان باز می‌کند و می‌گوید که همسر مرشد، و عاشق و معشوق او بوده است، اما مرشد به رسم رفاقت فردای همان روز، او را طلاق داده تا مرید به آن چشمها برسد. مرید با فهمیدن این موضوع، چاقوی خود را بیرون می‌آورد و هر دو چشمش را کور می‌کند. چرا که «نباید به ناموس رفیق چشم داشت.»

اما در انتهای داستان، مشخص می‌شود که همه اینها در ذهن مرد گذشته است. و او تصمیم می‌گیرد که راه رفته را تا تمام بگذارد. نقد داستان: این داستان قوی‌ترین و جذاب‌ترین داستان این مجموعه است. موضوع آن موضوعی جانبی و حوادث داستان، تقریباً غافلگیر کننده است. در مجموع خواندن این داستان، برای خواننده، لذت بخش و خوشایند بود.

مشکل داستان: دلستگی مرید به چشمهای زن عابر است. نقطه اوج آن لحظه‌ای است که مرشد می‌گوید زن را می‌شناسد. گفتگوهای شخصیت‌های داستان، یکپارچه است و از یک جنس است. همه ادیب هستند و با کلام فاخر حرف می‌زنند. داستان یک اشکال تکنیکی اساسی دارد: مرید خروج مرید از عالم واقعیت و ورود او به دنیای ذهن، اصلاً مشخص نیست. حتی بعضی جزئی‌نگری‌ها در صحنه پردازی، ورود مرید به دنیای ذهن را مورد تردید قرار می‌دهد. تازه، وقتی که مرید از دنیای ذهن، به عالم واقع باز می‌گردد وضعیت او تغییر پیدا کرده است درست قبل از این خیال پردازی‌ها، او کنار کوچک نشسته بود، اما حالا ایستاده است!

به همین دلیل، تکه آخر داستان پس از بازگشت از دنیای ذهن و خیال، کاملاً تجسب جلوه می‌کند. اما جای این سوال باقی است که چرا نویسنده از این روش، استفاده کرده است. آیا او می‌خواسته داستان را «واقعیت‌گرا» تر کند؟ به نظر می‌رسد این گونه روایت داستان، آن هم در خیال شخصیت‌های داستان، نه تنها نوعی فریب دادن خواننده است، بلکه روشی قدیمی و متعلق به دورانی است که ذهنیت مردم نسبت به داستان، در مراحل ابتدایی خود سیر می‌کرده است.

یک اشکال دیگر داستان، اشکال محتوایی است. آیا در اسلام اینقدر بر «رسم رفاقت» تاکید شده که همسر خود را به خاطر هوس دوست طلاق دهند؟ و همچنین، آیا تحلیل از این رسم لوطیها، در شان یک نویسنده مذهبی هست؟ نکته دیگر: در هر صورت، زن این داستان هم «وسيله»‌ای است برای امتحان میزان رفاقت مردان.

۵- داستان «لباس خواب صورتی»

مشخصات کلی: شکل بیان: روایی - طول: ۸ صفحه - زمان بیان داستان: ماضی - زاویه دید: دانای کل - شخصیتها: دو نفر (یک مرد، یک زن گردو فروش). خلاصه داستان: مردی که لباس خواب پوشیدن زنش، برایش عقده شده زن جوان

□ آیا در اسلام اینقدر بر «رسم رفاقت» تاکید شده، که همسر خود را به خاطر هوس دوست طلاق دهند؟ و همچنین، آیا تجلیل از این رسم لوطیها، در شان یک نویسنده مذهبی هست؟ نکته دیگر: در هر صورت، زن این داستان هم «وسيله»‌ای است برای امتحان میزان رفاقت مردان □

گردو فروشی را پیدا می کند تا در ازای مبلغی پول لباس خوابی را جلو مرد بر تن کند. اما مرده وقتی می فهمد زن شوهری معتاد دارد که هر چه تلاش کرده نتوانسته است او را به راه بیاورد و هنوز هم به او علاقه دارد آن لباس خواب و سه بسته ادوکلن را به وی هدیه می دهد، و او را به خیابان باز می گرداند.

نقد داستان: مشکل داستان عقده مرد به خاطر لباس خواب نبوشیدن همسرش است. نقطه اوج آن درخواست مرد از زن گردو فروش برای پوشیدن لباس خواب است.

در این داستان برای اولین و آخرین بار در این مجموعه داستان از عنصر داستانی «بازگشت به گذشته» استفاده شده است. اما استفاده غلط از آن باعث توپازه شدن داستان شده است. در اینجا نویسنده افعال را در ابتدا به درستی با زمان ماضی بعید به کار برده است. اما چند سطر بعد با فراموشی حضور در گذشته دورتر، دوباره از افعالی با زمان ماضی ساده استفاده کرده است.

این بی دقتی باعث شده است که خواننده نفهمد نویسنده گی به یادآوری گذشته پایان داده و دوباره به زمان اصلی داستان بازگشته است.

مشکل داستان: تا آخر حل نشده باقی می ماند: آیا عقده مرد برطرف شده یا اینکه موقتاً به حال و روز زن گردو فروش رحم کرده است؟ بیشتر به نظر می رسد که مرده به خاطر شوهردار بودن زن گردو فروش از این کار منصرف می شود چرا که در اوایل داستان همه از زن گردو فروش می پرسد: «اول بگو ببینم تو دختری یا خانمی؟»

همین ایراد باعث می شود که در داستان شاهد تحول خاصی نباشیم. عقده مرد برطرف نشده است. زن گردو فروش از تصمیم خود برای نمایش بدنش در مقابل پول برنگشته است و مرده هنوز هم از زنان شوهردار، برهیز می کند. در این وسط فقط چند تکه لباس و ادوکلن نصیب زن گردو فروش می شود. که این تحول هم یک تحول کافی برای داستان شدن این نوشته نیست. اشکال محتوایی داستان: غیر قابل چشم پوشی است. آیا یک نویسنده مذهبی باید به سراغ چنین موضوعهایی برود؟! نکته دیگر: زن گردو فروش هم زنی است که با اینکه شوهر دارد سوار خودرو مردان غریبه می شود و حاضر است در مقابل پول بدن خود را برای آنان به نمایش بگذارد.

۶- داستان «راه چهارم» تلخ تر از زهر»

مشخصات کلی: شکل بیان: روایی
طول ۵ صفحه - زمان داستان: ماضی
زاویه دید: دانای کل - شخصیتها: دو نفر (یک مرد و همسرش)

خلاصه داستان: مردی پس از اینکه قلب همسرش توسط برادر مرد عمل می شود می فهمد که آنها با هم روابطی برقرار کرده اند. مرد همسرش را به خیانت متهم می کند اما زن منکر می شود. مرد چهار راه پیشنهاد می دهد: اول کشتن زن، دوم کشتن برادر، سوم کشتن هر دو و چهارم طلاق زن از مرد و ازدواج او با برادرش.

زن وقتی می فهمد که مرده همه مکالمات او برادر خودش را ضبط کرده و راه دیگری هم ندارد راه پنجمی را

انتخاب می کند تا آبروی هیچکدام نرود. خودکشی با قرصهای اعصاب.

نقد داستان: مشکل داستان خیانت زن به شوهرش است. تنها گره داستان ضبط مکالمات زن و برادر مرده توسط مرده است. مرده از ابتدا تصمیم گرفته که زن خیانتکارش را به مجازات برساند. زن خیانت خود را قبول دارد اما جلوی شوهرش حاضر به اعتراف نیست. که دانستن موضوع ضبط مکالمات این مقاومت را از بین می برد. بنابراین، تنها تحول داستان همین قبول خیانت توسط زن است. به نظر نگارنده چنین تحولی برای داستان دانستن این نوشته کافی نیست. نکته دیگر: در این داستان هم زن موجودی خیانتکار و حق ناشناس نسبت به همسرش است.

۷- داستان «همیشه پای یک زن در میان است»

مشخصات کلی: گونه: طنز - طول ۲۳ صفحه - زمان بیان داستان: حال - زاویه دید: اول شخص - شخصیتهای اصلی: سه نفر (سردبیر یک نشریه پدر وی، منشی یک قاضی دادگستری).

خلاصه داستان: سردبیر یکی از نشریات، مقاله‌های درباره روند رو به رشد طلاق منتشر می کند که در آن طعنه‌هایی به مدافعین حقوق زن وجود دارد. یک قاضی برجسته دادگستری از انتشار این مقاله شکایت می کند و کار به دادگاه مطبوعات می کشد و در نهایت سردبیر تبرئه می شود. پدر سردبیر، که معتقد است در هر جریان همیشه پای یک زن در میان است برای اثبات نظریه‌اش، مرد منشی قاضی شکایت کننده را پیدا می کند. با حرفهای مرد منشی، معلوم می شود که قاضی مذکور، که مانور رسیدگی به پرونده‌های منکراتی است با زنان متهم رابطه نامشروع برقرار می کند و شکایت او هم به خاطر پیش شرط یکی از زنان برای ایجاد رابطه بوده است. در پایان داستان، راوی به این نتیجه می رسد که همیشه پای زنی در میان است.

نقد داستان: راوی داستان همان نویسنده داستان است. داستان سه تکه دارد: پاره اول، معرفی پدر سردبیر و اعتقادات او است. پاره دوم، به شکایت از سردبیر و تبرئه او باز می گردد. و پاره سوم به حرفهای مرد منشی درباره قاضی اختصاص دارد. مهمترین و جذابترین بخش داستان همین بخش سوم آن است که شطرنجی با طنزی جالبه ارتباطات قاضی با زنان منکراتی را از نگاه بی خیرانه مرد منشی روایت می کند. خواندن این قسمت لیذخند را بر لبان خواننده می نشاند.

مشکل داستان: تلاش پدر سردبیر برای اثبات اعتقادش است. گره داستان شکایت قاضی از سردبیر است. یک ایراد مهم داستان سه پارگی آن است. نویسنده به جای اینکه سعی کند جولت داستان را با هم چفت کند از شیوایی سهل الوصول برای وصله کردن تکه‌ها استفاده کرده است. ورود نویسنده به عنوان یک شخصیت در ساخت داستان ایراد منطقی داستان، احضار سردبیر نشریه، به جای مدیر مسئول آن، به دادگاه مطبوعات است. در حالی که در این موارد مسئولیت انتشار مطالبه بر عهده مدیر مسئول است. نکته دیگر: در این داستان، منافع حقوق زنان زنی است که روزها از حقوق آنان دفاع

□ در کل ۹ داستان این مجموعه، تنها سه زن هستند که تقریباً مشکلی ندارند، زن مرشد در داستان «چشم در برابر چشم» و خانم منشی داستان «غیر قابل چاپ» همسر مرد داستان «لباس خواب صورتی» هم، با اینکه زنی سالم است، اما به خواسته‌های شوهرش توجهی ندارد. بقیه زن‌ها یا دست کم مطلقه هستند یا اهل بزی یا کلاهبرداری و یا هرزگنی □

می‌کنند و شبها پارتنی به راه می‌اندازد.

۸ - داستان «غیر مرگ»

مشخصات کلی: شکل بیان روایی - طول ۹ صفحه - زمان بیان داستان: ماضی - زاویه دید: اول شخص مفرد - شخصیتها: هفت نفر (راوی، حمید، جلال، جواد، سعید، محسن (دوستان حاج داوود) و ممل پسر حاج داوود) - خلاصه داستان: مرگ حاج داوود دوستانش را خیلی ناراحت کرده است. قرار است ممل پسر حاج داوود همه پس از بیست سال، از آمریکا بازگردد. هر کسی راهی پیشنهاد می‌کند تا چگونه خبر مرگ پدر را به پسر برسانند جواد مسئولیت این کار را به عهده می‌گیرد؛ و در کمال ناباوری دیگر دوستان خیلی ساده و صریح، خبر مرگ را به ممل می‌گوید. تنها واکنش ممل، تاسف به خاطر خریدن کفش کوه برای حاج داوود است.

□ این همه مقامات فاسد، همه هم از لحاظ اخلاقی، در کدام حکومت و دولتی به سر نشست تا خود سیدمهدی شجاعی، از مجموعه داستان جدیدش، سخن بگوید هر چند که او، در عالم مطبوعات، نویسنده‌ای کم رنگ است □

نقد داستان: مشکل داستان، ناشری است که نمی‌خواهد نمایشنامه‌ای را چاپ کند. اما چندین گره بر سر راه او قرار می‌گیرد، تنها تحول آن تسلیم شدن روی در برابر فشارهای غیر مستقیم زن نمایشنامه‌نویس است. داستان، داستانی طنز است اما کنایه‌های جنسی فراوان آن، لیکنند را از چهره خواننده می‌زداید. ببینید شخصیت‌های داستان، از زن نمایشنامه‌نویس چگونه یاد می‌کنند: وزیر: من به شما توصیه می‌کنم... حتماً با خودتون هم یک دینار داشته باشید. من که خودم این همه به کشورهای مختلف سفر کرده‌ام، تا به حال کار به این زیبایی ندیده‌ام. می‌دونید به قول مقاطعة کارها، فونداسیون کار خیلی درسته. رئیس اتحادیه ناشران: باید خودش ببینی تا برات مطلب باز کنه. تا خودش توضیح نده متوجه نمی‌شی که زوایای

کار چیه.

کارگردان: تو به بار کار این خانم را ببین، اگر نپسندیدی هر چی می‌خواهی بگو. گذشته از اینها، این خانوم، دوستان جوانتری هم داره که کارشون واقعا حرف نلاره. می‌تونن اونها رم ببری زیر چاپ. ظاهرآ در کل داستان، اصطلاح «خواندن کار» به معنای ارتباط نامشروع با زن نمایشنامه‌نویس به کار رفته است. در داستان به این نکته اشاره می‌شود که مقامات بلند پایه قرار است همه این نمایشنامه‌ها را بخوندند قرار است کتاب سال بشود و از آن فیلم سینمایی درست کنند و حتی در جشنواره‌های داخلی و خارجی هم برنده شود. متأسفانه نویسنده حتی اشاره‌ای کوچک هم نمی‌کند که این داستان، مثلاً در یک کشور خارجی اتفاق می‌افتد. نکته دیگر: زن نمایشنامه‌نویس این داستان هم، زنی هرزه و بله‌هن است.

نگاهی کلی:

نوع نگاه شجاعی، به زنان در این مجموعه، بسیار قابل تأمل است.

در کل ۹ داستان این مجموعه، تنها سه زن هستند که تقریباً مشکلی ندارند زن مرشد در داستان «چشم در برابر چشم» و خانم منشی داستان «غیر قابل چاپ» همسر مرد داستان «لباس خواب صورتی» هم، با اینکه زنی سالم است اما به خواسته‌های شوهرش توجهی ندارد. بقیه زن‌ها یا دست کم مطلقه هستند یا اهل بزرگ یا کلاهبرتری و یا هرزگی. همچنین شجاعی، به مقامات دولتی، با زاویه‌ای کاملاً خاص می‌نگرد.

مقامات دولتی هم بی‌مشکل نیستند: افسر نگهبان نیروی انتظامی که چشمش به دنبال زنان است، قاضی برجسته دادگستری که با زنان متهم پرونده‌هایش، ارتباط نامشروع برقرار می‌کند، دو وزیر، رئیس اتحادیه ناشران، رئیس اداره آب و فاضلاب که به خاطر هرزگی زنی به حمایت از او برخاسته‌اند و... این همه مقامات فاسد، همه هم از لحاظ اخلاقی، در کدام حکومت و دولتی به سر می‌برند؟ باید به انتظار نشست تا خود سیدمهدی شجاعی، از مجموعه داستان جدیدش، سخن بگوید هر چند که او، در عالم مطبوعات، نویسنده‌ای کم رنگ است و کمتر تن به مصاحبه می‌دهد.

نقد داستان: مشکل داستان، چگونگی رساندن خبر مرگ پدر به پسر است. داستان یک «لطیفه» است. چرا که آن را در یکی دو جمله می‌توان خلاصه کرد و پایان نتیجه نهایی حوادث قبل از خود نیست. تازه موضوع این لطیفه هم، یک موضوع تکراری است: همه می‌دانند که زندگی طولانی در غرب انسان را کم عاطفه می‌کند. ایراد منطقی داستان، قبول پیشنهاد نفر آخر، بدون سبک و سنگین کردن آن است. این در حالی است که دوستان حاج داوود، پیشنهادهای قبلی را، کاملاً زیر و بالا می‌کردند و بعد رد می‌کردند. نکات دیگر: خواندن این داستان، برای نگارنده لطفی نداشت می‌شد که این داستان هم، در این مجموعه چاپ نمی‌شد؛ تا نگاه شجاعی به زن، در این مجموعه داستان، به گونه‌ای متمرکز مطرح می‌شد. تنها زن داستان، همسر مطلقه حاج داوود است که بیست سال قبل از او جدا شده است و دیگر خبری از او نیست.

۹ - داستان «غیر قابل چاپ»

مشخصات کلی: گونه: طول ۱۵ صفحه - زمان بیان داستان: ماضی - زاویه دید: اول شخص مفرد - شخصیتها: چندین نفر (یک ناشر (راوی)، منشی و آبدارچی او، وزیر (فرهنگ)، رئیس اتحادیه ناشران و...)

خلاصه داستان: راوی، ناشری است که نمایشنامه ضعیف یک زن زیبا اما هرزه را، غیر قابل چاپ تشخیص داده است. وزیر (احتمالاً فرهنگ)، که ظاهرآ قبلاً مقاطعة کار بوده رئیس اتحادیه ناشران، وزیر برنامه و بودجه، رئیس اداره آب و فاضلاب منطقه و حتی دوست راوی، که کارگردانی پر سابقه است، از او مصراً می‌خواهند که نمایشنامه را چاپ کند.

علی الظاهر، همه آن‌ها، زن نمایشنامه‌نویس را از نزدیک دیده‌اند و حتی با او روابطی هم برقرار کرده‌اند. این در حالی است که خود ناشر، هنوز زن را ندیده است.

زن، به آبدارچی راوی پیشنهاد یک وام بدون بهره را می‌دهد. وقتی که راوی، به آبدارچی قول می‌دهد که وام را، خودش جور خواهد کرد آبدارچی به او متذکر می‌شود که راوی قابل نیست همه قولهای زن به دیگران را به عهده بگیرد.